

طبق دلخواه خود اداره کنیم.»

(سرهوارد حونس وزیرمختار انگلستان درایران،  
گزارش محرمانه به وزارت خارجه انگلیس، نقل از  
اسناد منتشرشده وزارت امورخارجه انگلستان).

— «اختیار تقسیم "وجوه موقوفه‌دهند" در دست من در حکم  
اهرمی بود که با آن میتوانستم همه چیز را در ایران بلنسد  
کنم و هر مشکلی را حل نمایم. این امکان فرصتهای مناسبی  
را برایم پیش آورد که با علمای بزرگ روحانی درایران  
مربوط شوم و از وجود آنها استفاده لازم را ببرم.»

(سرآرتورها ردینگ وزیرمختار انگلستان درایران،  
از کتاب اوینام یک دیپلمات در شرق، چاپ لندن).

— «درایران علاوه بر نیروها و سازمانهای سیاسی و اقتصادی  
یک سازمان مؤثر و کاملاً متنفذ دیگری هم هست که از تمام  
منابع دیگر قدرت در این کشور قویتر و از لحاظ ماموریت  
اعتماد تراست، و آن روحانیت شیعه است که از سالهای طولانی  
درایران نقشی بنیادی و کارساز داشته است و خوشبختانه  
ما در میان آنها دوستان خوب و نزدیکی داشته ایم و داریم.  
این نیرو میتواند درایران کارآمد باشد و هر وقت لازم بشود  
حتی بر نیروهای دیگر از قبیل دربار و دولت و ارتش اثر  
بگذارد و با سلاح مذهب و جهاد هر مشکلی را حل کند. مهم آنست  
که توقعات آنها هم از ما زیاد نیست. هر وقت لازم باشد  
میتوانیم آنها را وارد صحنه کنیم، و هر وقت هم که مقتضی باشد  
به آسانی ساکت و خانه نشین سازیم.»

(لرد ویول وزیر امورخارجه انگلستان، در جلسه

سری در سفارت بریتانیای کبیر در تهران،

۱۱ اکتبر ۱۹۴۱، نقل از خاطرات مگردیچ، از

کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران).

— «دستگاه جاسوسی انگلستان که از عجیب ترین  
دستگاههای جاسوسی دنیا است، برای جلب همکاری بخصوص

بسراغ کسانی میروند که دعوی علم و برتری دارند، اما این دانش را برای تأمین منافع و زندگی مادی خود میخواهند. این دستگاہا عوان و انصار خود را همیشه از بین اینها برمیگزینند، و دلیل آن هم این است که این گروه شکمپرست و پست و سوراخران همشہدربی نیروئی میگردند که نفع آنها را تأمین کند." (۱)

(دکتر حسن آیت، علامہ شہید جمہوری اسلامی،

نقل از مجلہ نگہبان انقلاب اسلامی شماره ۷۳)

x x x

آخرین و مهمترین سرمایہ گذاری در این بازار سودا، در اواسط دہہ گذشتہ صورت گرفت. وضع "دکان ایمان" با ہمہ رونق گذشتہ آن در این موقع چندان تعریفی نداشت. شرائط استثنائی بین المللی، و رواج بدعتہای نابابیی از قبیل سواد، علم، صنعت، دانشگاہ، حقوق مدنی، آزادی زنان، "کلاہ لگنی" مردان، اشاعہ تعالیم "غیر مکتبی"، ہنرہای زیبا، حمايت خانوادہ، و بخصوص زمزمہ ہای تردیدآ میسر در اصالت بعضی از گفتہ ہای اعظم دین، و از آن ہم مهمترین کاهش و حوہ بریہ و وجوہ رد مظالم و سہم ما م و غیرہ، کار دکان را تا اندازہ ای تق و لقی کردہ بود. دست بر قضا در ہمین موقع سرمایہ گذار خارجی نیز با بہ علت مشکلات داخلی خودش کمکی بہ رفع محظورات شرکت نمی کرد، و یا برا شرکا رشکنی رقبیا نمیتوانست بکند.

البتہ از نظر حفظ مشتریان اصلی جای نگرانی نبود. غالب آنها ٹیکہ در طول قرنہا، نسلاً بعد نسل مشتری دکان

---

۱- احتمالاً اطہار نظر عارف سخنسرای ملی نیز در ایمن زمینہ شایان یادآوری است کہ:

— "نمداہم چرا ہر وقت منافع دولت فخریمہ انگلسنان در ایران بخطر می افتند، آحوبدہا بہ خیابان میریزند و فریاد "وا اسلاما!" سر میدہند."

بودند مشتری باقی مانده بودند، ده قرن آخوندزادگی آنها را عادت داده بود که در هر حال دنیا و آخرت خود را از ملای محل، یعنی از نماینده محلی دکان دین بخواهند. برای آنها خود دین تریاک نبود، دکان دین تریاک بود.

وقتیکه منافع مشترک بسیاری از مراجع بین المللی زور و زور، ایجاب کرد که سیر پیشرفت شتاب آمیز مملکتی بنام ایران در هم شکند و جهش خطرناک آن متوقف گردد، همه این مراجع زور و زور، برای بهره گیری تضمین شده از نا هماهنگی ها و نارضائیهائی که به حق یا ناحق در داخل جامعه ایرانی وجود داشت - و در داخل هر جامعه در حال تحولی وجود دارد - بسراغ همان دکانی رفتند که اینهمه مشتریان وفادار و ثابت در اختیار داشت، و اینبار نیز میتوانست مثل همیشه داروی مورد نظر را بصورت معجونی گوارا بدانان عرضه کند، هر چند کبسه در آن زهری کشنده نهفته باشد!

بدین ترتیب بود که برای سومین بار، در این مؤسسه سابقه دار سرمایه گذاری تازه ای صورت گرفت، و چنانکه قبلاً گفته شد این بار این سرمایه گذاری " چند ملیتی " بود، و شرکتهای بزرگ نفتی، و عموماً - و اینتلیجنس سرویس، و " رفقا " و " موساد " همه در آن شرکت کردند، و با اتکاء به این پشتوانه محکم بود که روحانیت مبارز با کارگردانی سیاه چند صد هزار نفری ذاکران حسین، قدرت تخریبی مکتوب ظلمانی هزار ساله اش را برای فروریختن بنیادی یک جامعه و یک فرهنگ کهن بکار گرفت.

... و چنین بود که در پایان قرن بیستم، بزرگترین فاجعه تاریخ ایران برای سرزمین فرود آمد.

با استقرار نظم تازه‌ای که از طرف بنیانگذار آن<sup>۱</sup> اولین حکومت اله در روی زمین "عنوان گرفته است، از چهار رسال پیش، هم‌بسیاری از خود مردم ایران و هم مردم شگفت زده جهان با نوع خاصی از انساز، "انسان" آخوندزده "و" آخوندپروورده" از نزدیک آشنا شده‌اند.

این انسان، انسان بسیار حالی است و خصائص شناخته‌نشده و ناشناخته فراوانی دارد. ولی بهر حال، اهمّ این خصائص این است که چنین انسانی مغزدارد و فکر نمی‌کند، و از دیگران میخواهد که این فکر را برایش بکنند.

البته جوامع متعدد دیگری در دنیا ما هستند که به مردم آنها نیز اجازه فکر کردن داده نمی‌شود، ولی این امر بصورت "محدودیتی" به آنها تحمیل میشود، ولو آنکه خودشان متوجه این محدودیت و این تحمیل نباشند. درجا معاً انسان آخوندزده، اصولاً این فکر نکردن و وکالت آنرا به دیگری دادن، نه تنها ناخواسته مؤمن نیست، خیلی هم خواسته‌اوست. وظیفه شرعی او است. قانون ابدی الهی است، و تنها راهی است که با کمک علائم مطمئن راهنمایی، مؤمن را بطرف بهشت میبرد.

از دیدگاه این انسان، خداوند اختیار کلیه مؤمنین را در بست به عده‌ای از بندگان خاص خود داده است که در دوران غیبت امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، نمایندگان تام‌الاختیار او هستند و بر "امت حزب الله" همان سلطه الهی را دارند که شخص پیغمبر داشت.

این جانشینان برحق پیغمبر و امام عصر، حافظ و مجری قوانینی هستند که "قوانین ثابت و تغییرناپذیر الهی" است، و در کشف الاسرار "تصریح شده است که "حدود این قوانین البته قانونهای کلی اسلام مانند مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و معاملات و قوانین تطهیر و

تنظيف و وضو و غسل و جلوگيرى از مسكرات و سا زونا و زوزنا و لواط و غيره را شامل ميشود، ولى به اينها محدود نمى مانند، زيرا پيغمبر اكرم براى مستراح رفتن، مجامعت كردن، شير دادن، چندين حكم خدايى و فرمان آسمانى آورده، براى قبل از انجام نكاح و انعقاد نطفه قانون دارد، دستور ميدهد كه مجامعت چگونه صورت بگيرد و خوراك انسان در آن هنگام بيا در موقع انعقاد نطفه چه بايد بشود و بطوركلى براى هيچ چيز كوچك و بزرگ نيست كه تكليف معين نكرده باشد.

البته شايد درك اين موضوع براى خود مؤمن نيز مشكل باشد كه به چه مناسبت بايد پيغمبر، با همه وظائف و گرفتاريهاى اساسى ديگرى كه دارد، براى مستراح رفتن قانون وضع كند، ولى بهر حال اين فضولى ها به مؤمن نيامده است. وظيفه او فقط اطاعت از مرجع عالى تقليد است، كه نماينده خدا در روى زمين و واقف به تمام احكام و قوانين الهى و صاحب اختيار دنيا و آخرت مؤمن است. امروز امام ما است، فردا شفيع او در صحراى محشر، چنان بزرگواري است كه اگر فرمان جنگ با دشمن كافر را بدهد حتى خود امام زمان اداره عساكرش را در جبهه هاى جنگ اسلام و كفر بعهده ميگيرد. اگر چنين كسى از يك مؤمن بخواهد كه شهيد شود، ديگر حرف ندارد و جـاى سؤال نيست كه آيا چنين شهادتى لازم است يا نه؟ براى اسلام مفيد است يا نيست؟ جايى در دفتر حساب و كتاب بهشت برايش بازميشود يا نميشود؟ خانواده اى كه قربانى ميدهد ايا اين قربانى عزيز را به حق ميدهد يا به عيب؟ مملكتى كه نـو جوانان بالغ و نابالغ خودش را دسته دسته به روى مين هاى دشمن ميفرستد، واقعاً از مصالح ملي و مذهبي خود دفاع ميكند يا فقط از رژيم حاكم خود؟ اينها سئوالاتي است كه براى مؤمن قابل طرح نيست. حتى فكر كردن درباره آنها نيز قباحت دارد. نايب بر حق امام گفته است كه مؤمن بايد شهيد بشود، درين صورت بايد شهيد بشود، و اين مؤمن بخاطر

آن شهید نمیشود که شهادت را با تشخیص و شعور برای خسود  
خواسته است، بخاطر آن شهید میشود که وکیل تام الاختیار  
اما زمان که بجای او فکر میکند چنین خواسته است، وحق این  
پرسش را ندارد که بخاطر ما حسین کشته میشود یا بخاطر  
روضه خوانان امام حسین، و شهادت او اسلام را حفظ میکند یا  
اسلام فروشان را؟

... درست همانطور که چهار سال پیش، نهصد و چند نفر از  
مریدان آخوندزده یک کشیش شیاد امریکائی بدستور او در  
جنگلهای وحشی گویانا دسته جمعی سیانور خوردند و مردند،  
تنها برای اینکه "امام" آنها چنین خواسته بود.

این مغز شوئی شدگان بیگناه، علیرغم آرزو و خواسته  
خود، شهدای دین نیستند، شهدای دین فروشانند، شهدای  
دلالتن بازاریها هستند و زورای این دلالتن، شهدای تأمین  
منافع سوداگران نفت، و بازرگانان اسلحه، و تحقق  
محاسبات سیاسی قدرتها و ابرقدرتها، و بخصوص "پیاده شدن"  
طرحهای کوتاه مدت و دراز مدت کشور کوچکی که تا کنون  
برنده بزرگ انقلاب اسلامی و جنگ قوای کفر و اسلام بوده است،  
این عبودیت مطلق و بیقید و شرط از نظر فرهنگ آخوند  
امری عارضی، یا فرعی، یا محدود سه دوره ای معین و شرایطی  
معین نیست، خاصیت اصلی و بنیادی مکتب اوست.

اصلی است که تمام بنای فکری و فلسفی و مذهبی مکتب  
آخوند بزرگان بنیادنها ده شده است، زیرا فقط با اتکاء  
به این عبودیت مطلق مؤمنین است که گروه عظیم روحانیت و  
پاسداران چماق دار و بی چماق آنها میتوانند از خدا کثرت برکات  
الهی که شرعاً به دعا گویان دین و حافظان بیضه اسلام تعلق  
میگیرد بهره گیرند.

کتاب جالبی بنام "آخوندیسم" که اخیراً منتشر شده، این  
خصائص فکری مکتب آخوند را چنین خلاصه میکند:  
"هدف نهائی مکتب آخوند همواره اعمال حاکمیت دائمی و

بلامعاری آخوندبیرتوده‌های مردم و بدست آوردن قطعی گوی  
 وحی و رسالت برای تقویت مبانی قدرت غاصانه خودزبیر  
 پوشش مذهب و در پناه معتقدات دینی مردم بوده است. در این  
 راه، مکتب آخونددین و اخلاق و علم و تاریخ جامعه ایرانی را  
 همراه با هویت و فرهنگ ملی و شخصیت انسانی و اندیشه و  
 خلاقیت پویای آنرا نسخ و نابود کرد، ملت ما را از خودآگاهی  
 و خداشناسی واقعی منحرف ساخت و از فکر و تعقل محروم کرد،  
 در عوض آنها را اسیران دست و پا بسته جهل و خرافات و  
 استرحام و استذلال و استعباد و استشفاع و استحمار کرد. مروج  
 بیسوادی شد برای آنکه بزعم خودش از امت شیعه "عوام -  
 کالانعام" بسازد و آنرا "مقلدان" مطیع کند که بطیب  
 خاطر با ربیرندوسواری بدهند، و در عوض خود در سمت عالم و وصی  
 وکیل جماعت مقلد، واسطه مخلوق در دادگاه باریتعالی و  
 اختیاردار همه امور دنیوی و آخروی امت باشد.

چنین است که در مکتب آخوند فرهنگ با روروحماسی ایران  
 تبدیل به فرهنگ زبونی، بی‌پناهی و نومیدی، ثناگوئی و  
 عجز و استرحام و ذلت شد و فرهنگ زندگی و امید جای خود را  
 به فرهنگ بهشت زهراسپرد، اتکاء به نفس بدل به گدائی و  
 سفله‌پروری شد، مبارز و پایداری بصورت توکل و تسلیم درآمد  
 و کار و کوشش جای خود را به دعا و نذر و نیا زوزیارت داد، بهشت  
 بجای آنکه پاداش پرهیزکاری باشد، فقط نتیجه شفاعت سادات  
 و آل محمد شد که راه تضمین آن اشک ریختن برسوگ آنان یا  
 زیارت آنها در ایام معین است، آزادگی جای خود را به بندگی  
 مطلق در آسمان و در زمین سپرد، و تفکر جای خود را به تعبّد،  
 و ابتکار به تقلید، و حرکت به سکون، و تکامل به جمود و تحجر.

× × ×

سیاست حساب شده مکتب دکانداران دین، کوشش در  
 بهره‌گیری از حیثیت و احترام عظیمی است که فرهنگ اسلامی  
 در طول قرون از آن برخوردار بوده است و هنوز هم برخوردار

است. ولی هر صاحب نظری بخوبی آگاه است که مکتب آخوند در طول بیش از هزار سال نه تنها سهمی در تکوین و اعتلای این فرهنگ نداشته، بلکه بطور ساقطه با آن مبارزه و در برابر آن صف آرائی کرده است. دانشمندان، محققان و متفکران بزرگ فرهنگ اسلامی، در رشته های مختلف علوم عقلی و نقلی، همیشه مورد دشمنی و آزار این دسته بوده اند که بیوسته با منطق تعصب و جماع با آنان بمقابله برخاسته است.

حلاج ها و سهروردی ها به فتوای آنان کتته شدند، ابوعلی سینا ها و رازی ها تکفیر شدند، عراقی ها و ملاصدرا ها راه فراریش گرفتند، به فردوسی ها اجازه دفن در گورستان مسلمین داده نشد، آرامگاه های خیام و حافظ بکرات دستخوش ویرانگری شد، و فتوای شرعی صادر شد که مثنوی مولانا و دیوان حافظ را باید با انبر جا بجا کرد. از زمان صفویه بیعد اصولاً، بصورتی آشکارا و رسمی با هرگونه کوششی در راه رسوخ علم و دانش جهان خارج بدرون جامعه ایرانی مخالفت و کارشکنی شد.

و با اینهمه مکتب آخوند هیچ مانع شرعی ندیده است و نمی بیند که در موقع ضرورت در پشت حصا ر فرهنگ اسلامی موضع بگیرد، تا در این راه حیثیت آنهایی را بکارگیرد که خودشان دسته دسته بدست همین گروه کشته یا طرد شدند یا ناگزیر به جلای وطن گشتند.

x x x

از دیگر تکتیک های سنتی مکتب آخوند، همکاری دسته جمعی اعضای مکتب در ایجاد هاله ای از معنویت و علوم مقام برای تمام وابستگان چنین مکتبی است، یعنی اجرای این دستور معروف که: " احترام اما مزاده با متولسی است". طبقه آخوند که عادتاً هیچ نزاکتی در مورد افراد و مقامات غیر آخوند ندارد، و بالعکس غالباً با



کمترین برخوردی از مخالفان زنده و مرده خود بالحنی  
 و قیحانه و دشنام آمیز یا میکند، و در انتساب هر جور  
 نسبت زنده و زشت بدانان کوتاهی نمیورزد، آنجا که  
 پای یکی از " بزرگان " مکتب بمیان آید بلافاصله  
 تغییر جهت میدهد و به مؤمنین میفهماند که این بزرگوار  
 از آن بزرگوارها نیست، سرگذارش با عرش الهی است،  
 و با کرامات و مغیبات و عوالم فوق بشری. اگر مرده باشد  
 نامش را بدون ذکر زوایندی از قبیل: علیه الرحمة والرضوان،  
 اعلی الله فردوس مقامه، رحمة الله ورضوانه علیه،  
 قدس الله نفسه، رضوان الله مقامه، اعلی الله مقامه،  
 رضوان الله علیه، قدس سرهما، رحمة الله علیه و اسعه،  
 و... نمیتوان برد، باضافه القابی از قبیل عالم  
 ربانی، علامه علی الاطلاق، استاد کل فی الكل، خلاصة  
 المتقدمین، زبدة المتأخرین، خاتم المجتهدین، بهاء  
 الملة والدين، بحر العلوم، عماد الدين، و... و...  
 و اگر زنده باشد، سلسله‌ای نامحدود از عناوینی که قبلاً  
 به بعضی از آنها اشاره شد ( صفحه ۴۷ ) باضافه  
 مکمل هائی از قبیل روحی فداه، مدظله العالی، آیتده  
 الله تعالی، و... و...

هاله تقدس بر طرف شدنی نیست، هر قدر هم که دلائل  
 متقنی در جهت خلاف آن در دست باشد. مثلاً عالم ربانی،  
 اعظم المحدثین، علامه بزرگ محمد باقر مجلسی، با وجود  
 آنکه غالب آخوندهای بعد از او اجباراً قبول و اعتراف  
 کرده‌اند که بسیاری از احادیث نقل شده توسط او معتبر  
 نیست ( در حالیکه همین بزرگوار آنها را " حدیث معتبر "  
 محسوب داشته و اینرا تصریح کرده است ) باز توسط هیچیک  
 از آخوندهای بعد از خودش مورد اعتراض قرار نگرفته و  
 کماکان عالم ربانی و شیخ المحدثین و علامه بزرگ باقی  
 مانده است، هر چند که هشتاد درصد احادیث نقل شده

اوتهمت و افتراشی آشکارا به پیغمبر یا به امامان باشد .  
 این " تاکتیک " روانی مکتب آخوند، طبعاً بر  
 آزمایش دیرینه تأثیرپذیری توده ها در مقابل قدرت  
 تلقین تکیه دارد ، و مکتب آخوند از این راه همواره  
 مراقبت داشته است چنان حاله تقدس و معنویتی بر گرد  
 بزرگان مرده و زنده این مکتب بگستراند که مؤمن زبان  
 بسته حتی تصور خطا یا ضعف یا اشتباهی را هم در این  
 بزرگواران نکند ، چه برسد بآنکه شبهه غرض یا فساد  
 در آنها برایش پیدا شود .

بر این مبناء، درک این امر مشکل نیست که علی رغم  
 تمام ضد و نقیض گوئیهای که بطور مستمر توسط آیه  
 الله الاعظم ، ولایت فقیه ، در ایران امروز انجام میشود  
 ( و نمونه مختصری از آنها در صفحات ۸۳۳ تا ۸۵۶ همین  
 کتاب آمده است ) رئیس دیوان عالی کشور بگوید :  
 " حضرت امام تقریباً در حد معصومیت قرار دارند " .

x x x

باز هم از روشهای اصولی مکتب آخوند ، جعل ساده و آسان  
 هر خبر و مطلب مورد نظر از قول هر مرجع گذشته و حال است ،  
 بی آنکه از این باب احساس مسئولیتی داشته باشد .  
 در تمام فصول کتاب حاضر ، این واقعیت بروشنی  
 ارائه شده است که جعل حدیث از روز اول یکی از مبانی  
 کار مکتب دکانداران دین بوده است . در اینجا بایست  
 افزوده شود که این روش انحصار به مورد احادیث ندارد ،  
 و این امری طبیعی است ، زیرا که اگر بتوان از قول خدا  
 و پیغمبر و امام مطلبی را جعل کرد ، از قول دیگران  
 آسانتر میتوان اینکار را کرد . در نتیجه نه تنها  
 احادیث و روایات مذهبی منقوله این بزرگواران مطلقاً  
 قابل اعتماد نیست ، بلکه نقل قولهای که در زمینه های

علمی و تاریخی و فرهنگی به " ضرس قاطع " از دیگران میکنند نیز مطلقاً قابل اعتناء نیست، چه آنهایی که درگذشته شده، و چه حتی آنهایی که همین امروز توسط بزرگان مکتب، اعلی الله مقامهم اجمعین، گفته با نوشته میشود:

- " میدانیم که مطبونها غیگوئی بوسله تنویم مغناطیسی در کتب طب امروزه نوشته شده " ( آیه اللہ خمینی، کشف الاسرار ) .

- " علمای طب ثابت کرده اند که در بدن آدمی ۳۶۰

رگ است که نصف آنها میچنند و نصف دیگر نمیچنند. ( آیه اللہ دستغیب، کتاب معراج، در تکوین و تشریح انسان ) .  
- " اخیراً دانشمندان کمونیت به وجود جن بی سرده و آنرا تصدیق کرده اند " . ( آیه اللہ مشکینی، در خطبه نماز جمعه قم ) .

- " یکی از دانشمندان بزرگ غرب میگوید اگر علی علیه السلام بدست این ملجم شهید نمیشد ممکن بود برای همیشه زنده بماند، زیرا اعتدال در تمام جنبه های حیاتی بوجود او حکومت میکرد. " ( آل کاشف الغطاء : آئین ما ) .

- " اما درباره اینکه جن چون از آتش آفریده که جسم است، چرا خودش جسم نیست، امروز علما رسیده اند باینکه ما فقط یکنوع جسم نداریم که جسم سه بُعدی باشد، بلکه امکان دارد احسامی با ابعادی بیشتر یا کمتر وجود داشته باشند در کرات آتشین، ( علامه مطهری، شهید محراب : خطابه و منبر ) .

x x x

شاید تذکر نکتتهای خاص در این مبحث نیز مورد نیاز باشد، و آن تأثیر معجزه آسای ابن مکتب در قلب ما هیت اشخاص است، ولو آنکه این اشخاص در سطوح غالباً بالائی از اندیشه

و معرفت قرار داشته باشند. برای خود من این معنائی حل نشده باقی مانده است که مثلاً "شخصی مانند امام محمد غزالی با داشتن مقامی شایخ در رسته های وسیعی از فرهنگ و معارف بشری و اسلامی، چگونه میتواند موعظی که در قالب آخوند سرود میخلاتی را بسوسد کد برای داستی تصویری از آنجا کافی است به "کیمای سعادت" و مراجعه کنید. یا مثلاً "شخصی مانند شیخ سینائی، که اشعار عارفانه و سرنا را ز زیبایی و معنویت از گوهرهای گنجه ادب یارسی است، چگونه میتواند در قالب آخوند کتایی مانند جامع عباسی بنویسد که آنرا حزبک مجموعه مدون حماقت نمیتوان شمرد. و یا در قرن خود ما، متفکری عالیقدر در مقام علامه طباطبائی، چگونه میتواند در قالب آخوند نظریاتی را ارائه کند که نمونه های از آنها در صفحات ۴۳۴ تا ۴۳۷ همین کتاب نقل شده است.

احتمالاً این یکی از کرامات مکتب آخوند است که هنوز دست آموزان غربی و شرقی بخش مغزشوئی آن به اسرار آن دست نیافته اند.

x x x

حتی پیش از دوران صفوی، در هر موقع که امکانات مساعد بود، این دکانداران دینی با حکام و امرائی که علی‌الرسم از "ظلمه" شمار میرفتند، و با بازاریابی که کارشان غالباً جراباشی حباب از راه غارت خلق نبود بلکه زیان همس مردم ساده دل سازش کرده بودند، ولی از آغاز عصر صفوی پسند، اینان چنان شبکه جیل و خرافات خود را بی پروا و آشکارا وسعت بخشیدند که این با رجا معایرانی بکلی تغییر شکل داد، و بصورت جامعهای عمیقاً ناسالم، منحط، واپسگرا، و آماده سقوط در دامان استعمار تازه نفس غرب درآمد، که این کار را در قرن گذشته با دستاری و همکاران نزدیک دکانداران دین بخوبی انجام داد.

جامعه‌ای که با نفوذ "استحماري" دبري‌اي مکتب آخوند  
 ساخته شده بود، در بيابان قرن گذشته ملتي را که وارث بکسي  
 از غبي ترين تاريخ‌ها و فرهنگي‌اي جهان بود بدل به بکسي  
 از عقب افتاده ترين ملل روي زمين کرده بود. براي بسک  
 دوران کونا، شرائط استثنائي بين المللي امکان آنرا  
 فراهم آورد که ابي ملت عقب افتاده در راه تحديدهيات ملي  
 و فرهنگي خود گام بردارد، ولي اين موضوع براي مکتب  
 آخوندنا پذيرفتني بود، زيرا اين مکتب فقط ميتوانست در  
 محيط جهل و تعصب تغذيه کند. بهمن جهت در تمام ابي  
 دوران، مکتب آخوندبا هر چه بوي تحول و ترقي مبداء مخالفت  
 کرد: با تأسيس مدارس امروزي، با ايجاد دانشگاهها، با رفع  
 حجاب زنان، با "کلاه لگني" مردان، با ايجاد درسي مدني،  
 با کشيدن راه آهن، با تأسيس ارتش منظم، با قانون حمايت  
 خانواده، و... و... و...

و وقتي که عليرغم همه اين مخالفتها، همه کارشکنيها،  
 ايران راه خود را بسوي آينده ادامه داد، مکتب رباي کهن  
 با بهره گيري از شرايط نو، و از محيطي "قابل انفجار"  
 که نه تنها زاده ناستدرستيهاي موجود جا معايراني بسود،  
 بلکه ائتلافي از نيروهاي زوروربيگانه نيز در پيدا آوردن آن  
 سهمي مهم ايفا کرد، پا به نردمرگ و زندگي خود نهاد، و در بين  
 راه تمام نيروهاي پشت جبهه خويش را بسج کرد: بدست سياه  
 چند صدهزار نفري آخوند، سپاه چند ميليون نفري آخوندزدگان  
 را بميدان آورد. و بميدان آمدن اين نيرو سرنوشت ساز شد، نه  
 تنها براي رژيم وقت، بلکه براي ساير آنتهائي نيز که بسا  
 داشتن راهها و هدفهاي متفاوت، درست يا نادرست، ملي  
 يا ضد ملي، دموکراتيک يا غير دموکراتيک، براي سرنگون کردن  
 اين رژيم پشت سر آخوند موضع گرفتند، بدین اميد که بسزودي  
 جا يگزين آن شوند، ولي همه آنها قمار مرگ و زندگي  
 خود را باختند، زيرا در نظم تازه‌اي که جانشين نظم گذشته  
 شد، غريو حيل و ظلمت قرون همه صداهاي ديگر را خاموش کرد.

بخش اول

نگاهی تاریخی به شیعه در ایران

شیخ دین و شیعه و کاندان دین

( از قرن اول تا قرن سوم ، و از قرن چهارم تا قرن چهاردهم )



زمانی بر مسلمانان بیاید که چیزی در میان آنان پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل و رایج تر از دروغزنی بر خدا بتعالی و بر رسولش نباشد . بی ارزشترین متاع ، کتاب خدا باشد در صورتیکه به حق تفسیر شود ، و پرمستتری ترین متاع نیز همان کتاب خدا باشد در صورتیکه به سود دنیا داران تفسیر گردد ، آنانی که دین را دام دروغ کنند و آنرا بیبهای ناچیز در معرض خرید و فروش گذارند .

در آن زمان اهل قرآن بظواهر در میان مردمند و در باطن نیستند . مساجدشان از کمراهی آباد ولی از هدایت و بران است . به پیمانهای خویش وفا نکنند و آنانی را که بخواسته زمامداران خود به ناحق در جنگها کشته شوند نابجا شهید خوانند ، و ازین بابت با توشه‌ای از فریب و افترا بنزد خدا روند . همانا که چون ایشانرا شناختید بدعتهایشان را نیز خواهید شناخت و افترای آنها را بر خدا و رسول و تحریف و تغییر سخنان آنها را درخواهید یافت ، زیرا که راویان و ناقلان کتابها بسیارند ، ولی عمل کنندگان بدانها اندکند .

از حطبه علی امیر المؤمنین در وادی ذی قار (میان کوفه و واسط) ؛ نقل از کتاب "الروضة من الکافی" ، تألیف ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الکلبینی ، جلد دوم : "خطبه لامیر المؤمنین علیه السلام" .





## تشیع، از آغاز قرن اول تا پایان قرن سوم

حیثیاری فریبش، با یورش اسلام نوحاسد شد  
ایران کهن، نظم هزار و سیصد ساله شاهنشاهی ایران  
فروریخت، و دوران تازه‌ای در تاریخ ایران زمین  
بنام دوران اسلامی تاریخ ایران آغاز شد.  
در آن روزگار، ایران بپیمراه چین و روم یکی از  
امپراتوری نیرومند روی زمین بود. با فروریختن بنایی  
که در درازای قرون بدست قوم ایرانی ساخته شده بود،  
شکوه و فریبش ایران شهر نیز پایان گرفت و دیگر  
هرگز ایران درخشندگی و شکوه پیشین را بازیافت.  
با این همه، ظاهراً وقوع چنین فاجعه‌ای اجتناب  
ناپذیر بود، زیرا ریشه عوامل بنیادی آن نه در خارج،  
بلکه در داخل جامعه ایرانی بود. امتیازات گسترده طبقاتی،  
تبعیضات اشرافی، بیعدالتی‌های اجتماعی، همراه با  
فرسودگی نظامی که زاده جنگ‌های بیحاصل با بیزانسی  
بود، و بخصوص همراه با کابوس نفوذ بیحساب آخوندان  
زرتشتی در همه امور مملکت با زنجیره تکفیرها و  
محازات‌ها و تفتیش عقیده‌های مذهبی آنان، از دیرباز  
کاسه صبر مردم این شاهنشاهی بزرگ را لبریز کرده بود.  
اسلام برای قبائل عرب، یکتاپرستی و وحدت قومی  
و برداشت جهان بینی ناشناخته‌ای را همراه آورده بود.  
ولی برای ایرانیان هیچکدام از اینها تازگی نداشت.  
قرنها بود که قوم ایرانی یکتاپرست بود (هرچند که  
آیه‌الله خمینی در "کشف‌الاسرار" خود بعنوان یکی  
از "اسرار مکشوفه" اعلام فرموده‌اند که مجوسان

طوائفی مشرک و بت پرست و نخم ناساک بودند، و شریکها بود که ایرانیان از وحدت ملی نیرومندی برخوردار بودند، و جهان بینی نیز از آغاز یکی از احزاب بنیادی فرهنگ ایرانی بشمار میرفت. (۱)

اصول عقیدتی آئین بوخاسند نیز برای ایرانیان ناشناخته نبود، تقریباً همه اصول آن با درمعتقدات کهن ایرانی وجود داشت با این معتقدات تطبیقی میکرد. "الله" برای ایرانیان جلوه ای شگوازه از اهورا مزدا ی کهن بود، و شیطان حیره ای نوین اراهرمن دیرین. اعتقاد به رستاخیز و زنده شدن مردگان و سنجش کارهای خوب و بد آنان در ترازوی حساب، و گذارسان از چینودیل (صراط) برای رفتن به بهشت یا دوزخ، همه اینها از دیرباز در آئین ایرانی وجود داشت. "ملائکه" نیز همان امنا سبندان کهن بودند که نامی تازه یافته بودند. بقول دارمستتر یژوهنگر سرشناس قرن گذشته: "برای مردم ایران با تغییر مذهب هیچ چیز تازه ای چه در آسمان و چه در زمین دگرگون نشده

---

۱ - علامه کاشف الغطاء، یکی از اعظم متفکران مکتب تشیع در نجف، اخیراً در مقدمه کتاب اصل الشیعه خود، طرز فکر بسیاری از نمایندگان مکتب فکری خود را حسی معکس کرده است که: "مسلمان امروز بسیار دینا ورست که در هنگام ظهور اسلام افرادی بودند که در نهایت مذلت و بدبختی سر میبردند و انواع بلاها آنها را فرا گرفته و چهل و شادانی برافکارشان سایه ای شوم و سنگین انداخته بود، و در برابر سنگها و چوبهای بی ارزشی که نام مقدس خدا را بر آن گذارده بودند سجده می نمودند." ظاهراً ایشان هم مثل آیه الله خمینی، ایرانیان را با اعراب عصر جاهلیت عوضی گرفته اند.

بود، فقط لازم آمده بود تا بحای اهورامردا وررشتت،  
الله و محمد را پذیرا شوند و هشت اصل اسلام را نیز  
برحای بیست و یک اصل هونوور بگذارند. " (دارمستتر،  
حکم انداری در تاریخ ایران) .

ولی اگر اس آئین نوحاسند و برور از نظر  
اندوولزی برای ایرانیان تازگی ندانند، از نظرگاهی  
دیگر، برای آنان هم تازه بود وهم حادثه داشت، و این  
جاذبه در شعار دلتی " انما المؤمنون اخوه " نیفته  
بود. در این نیفته بود که بدانها اعلام میشد در دیس  
تازه تبعیضات طبقاتی، امتیازات اشرافی، مرزهای  
غیرقابل گذر اجتماعی، برتریهای بیدادگرانه خانوادگی،  
و در عین حال نفوذ خفقان آور موبدان زرتشتی جایی  
ندارد، و در قرآن منشور رسمی این آئین، تصریح  
شده است که: " شایسته ترین مردم در نزد خداوند کسی  
است که متقی ترین آنهاست " .

چنین بود که ایرانیان آنروز، مانند بسیاری  
از نوادگان خود در چهارده قرن بعد از آن، این شعار  
را سردادند که: " این که هست برود، و هر چه بجایش  
میآید بیاید " ، و درست همان نتیجه ای را هم گرفتند  
که چهارده قرن بعد نوادگان آنها گرفتند: آنچه را که  
داشتند از دست دادند، و آنچه را که خواسته بودند  
بدست نیاوردند.

سبب این نبود که اصولی که خواسته آنان بود،  
واقعاً از اصول اعلام شده اسلامی نبود. هم بود وهم  
صریحاً در قرآن و در کلام محمد اعلام شده بود. ولی سبب  
این بود که فاتحان، بجای آنکه بصورت مسلمان عمل  
کنند فقط بصورت فاتح عمل کردند، و با منطق پیروزی  
از همان آغاز استیلای خود، بخصوص در دوران خلافت  
اموی، سرسختانه به سرکوبی مغلوبان، فرونشاندن

سایب داری آن در آبر و حور، بحضرت بزادی و عمارت  
افندی انان بردا حیند . هیچ حیر از نمنصبات  
و سداد کربهای گذنند در ایران کاسه سده ، با صافه  
آنگد اس بار هوب ملی و اصالت سرهکی ایرانی سر  
لنگد مال سده .

اس واقعیت تاریخی را اسناد حلال همایی حسن  
توصیف کرده است : " در استیلائی با زبان بر ایران ، همه  
شئون و جنبه ملی ایرانیان بر باد رفت . در عوض سبنا  
باین حسود بودند که نظم جدید مسیسی سر حریس و  
مساوات و برادری خواهد بود . ولی فاتحان این قانون  
را از آغاز زیر پا گذاشتند و آن ماه تسلط راهم از  
دست ایرانیان ربودند ، و بالنتیجه آنها راه قیام  
و بیعت علیه عرب وادار ساختند . " ( از کتاب تاریخ  
احتماعی ایران ، تألیف مرتضی راوندی ، جلد دوم ) ،  
و اسناد سترونیکی نیز در کتاب " اسلام در ایران "  
خود در همین باره مینویسد : " ایرانیان در هوای  
بانی عدالت و مخصوصاً مساوات بن به پورش تا زبان  
داده بودند ، ولی در عمل نه تنها به آرزوی خود رسیدند  
که فرهنگ و تاریخ و استقلال خویش را سر ساختند " .

در باره اس سداد کربها و کسارها و حسی ها و  
سکندها و کتابسوزی ها ، و تحقیر بزادی ایرانیان  
بمیران سده علامان ( موالی ) ، و سسار فجایع دیگر ،  
سواحد تراوانی در تواریخ اسلامی و غیر اسلامی آمده  
است که از نقل نمونه های آنها خودداری میکنم ، زیرا  
هدی کتاب حاضر بحث در اس زمینه نیست . ولی خود شما ،  
در صورت تمایل ، میتوانید برای اطلاع بر اس سواهدید  
مراجع متعددی مراجعه کنید که از جمله آثار اسلامی  
آنها تاریخ ابن خلدون ، مروج الذهب مسعودی ، الکامل

فی التاریخ ابن اثیر، آثار الباقیه اسوریحان، رسی  
الاخبار گردیزی، عقدالفرید اندلسی، فارسنامه اسی  
بلخی، تاریخ طبرستان اسی زیار، تحاربالسلف همدو  
شاه نخبوانی، صحن الاسلام امین المصری، دوفرن سکوت  
اسناد زرین کوب شایان بدکرحاج است.

x x x

نمود " تشیع " در ایران، وگراش تدریجی  
توده های ایرانی بدین ایدئولوژی، و گسترش مطم آن  
در نزد ایرانیان، واگس انسانی و اجتماعي ملتشی  
فهمیده و سرخورده در برابر نظم ظالمانه ای بود که  
به ناحق از جانب دستگاه خلافت حاکم بدان تحمل شده  
بود.

تشیع در اصل نهضتی ایرانی نبود، نهضتی بود که  
در داخله خود عربستان و در طی دستگاه دینی ودولتی  
اسلامی بوجود آمده بود. ظاهراً همه مرکزی آن دسته  
کوچکی از مسلمانان صدر اول اسلام مرکب از عماربن  
بأسر، ابانوغفاری، سلمان فارسی، جابر بن عبداللہ،  
عباس بن عبدالمطلب، اسی بن کعب، و حدیث بودند  
که بی ار درگذشت سیمر، به خلافت ابوبکر اعتراف  
کردند و آرا حق علی داشتند. اسی بیعت بی آغاز  
تلاشهای علنی معاویه و خاندان اموی برای کسب قدرت  
( که سرانجام نیز باستقرار خلافت در این خاندان منجر  
شد ) سربعاً گسترش یافت، و بعنوان یک ایدئولوژی  
سرکس و افلاکی علیه دستگاه زور و فساد خلافت مسورد  
قبول و استقبال نموده های وسیعی از نومسلمانان، بخصوص  
در ایران قرار گرفت. " شیعیان " تازه نفس، در درجه  
اول " موالی " ایرانی بودند که مکوشیدند تا نظم

غیر عادلانه‌ای را که به بهانه دروغین مذهب‌دانان  
تحمیل شده بود درهم شکنند .

عنوان شیعه در آغاز خاص پیروان علی نبود، بلکه  
فقط مفهوم کلی " پیروان " را داشت ، همین جهت  
بموازات شیعه علی ، شیعه عباسیه ( فرقه باحزب  
عباسیان ) و شیعه های دیگر نیز بوجود آمدند . به  
عنوان نمونه ، اسناد فقید سعید نفیسی در فصل  
" فرق شیعه در آغاز اسلام " در کتاب " تاریخ اجتماعی  
ایران " از پیروان ( شیعه ) این اشخاص نام میبرد :  
حارث اعور ، صعصعة بن صوحان ، اصیغ بن نباته ،  
عطیه عوفی ، اعمش ، ابواسحق سبیعی ، ابوصادق ، سلمة  
بن کهیل ، حکم بن عتیه ، سالم بن ابی الجعد ،  
ابراهیم نخعی ، حبه عرفی ، حبیب بن ابی ثابت ،  
منصور بن المعتمر ، قطربن خلیفه ، حسن بن صالح بن حی ،  
شریک ، ابواسرائیل ملائی ، محمد بن فضیل ، وکیع ، حمید  
رواسی ، زید بن الحباب ، فضل بن دکین ، مسعودی اصغر ،  
عبیدالله بن موسی ، جریر بن عبدالحمید ، هیثم ، عبدالله  
بن داود ، سلیمان تیمی ، عرفا عرابی ، یحیی بن  
سعید قطان ، ابن لهیعه ، مغیره صاحب ، ابراهیم  
معروف ، سفیان ثوری ، مکحول شامی ، عبدالرزاق ،  
معمربن هشام بن عمار ، کمیل بن زیاد .

عنوان " شیعه " بصورت خاص ، تنها پس از قیام  
خوارج به آن کسانی تعلق گرفت که به علی و اسلاف  
او وفادار ماندند و از عقیده ادامه امامت درخاندان  
علی پیروی کردند . از آن زمان ایران سگرائین شیعه  
شد ، و تشیع بصورت نهضتی انقلابی ، مبارز ، خود جوش و  
سخت جان درآمد که به گفته پتروشفسکی " دائماً شاخه‌ها  
و جوانه‌های تازه و تازه‌تری از آن سربر میزد " . شیعه  
اقلیتی بود کارآمد و فعال که در نهضت‌های ملی و تعالیم

و معنفدات اجتماعی عمیقاً اثر میگذاشت، و همواره علیه طبقه حاکم، یعنی وابستگان خلافت اموی و زمینداران بزرگی که بخاطر منافع خود با این خلافت ساخته بودند و نیز علیه روحانیت وابسته بدین دستگاه سرگرم قیام و مبارزه بود. سلسله این قیامها، که هسته مرکزی آنها را تقریباً همیشه روستائیان ایرانی تشکیل میدادند، از سده دوم هجری آغاز شد و تا قرن چهارم بصورت مداوم ادامه یافت. قیام "سرخ جامگان" بایک در شمال و غرب ایران با آنکه رنگ زرتشتی بدان زده شد (و قطعاً همین عامل در آن دخالت داشت) در واقع عصیان از جانب توده‌های روستائیان ایرانی علیه ائتلاف سه بُعدی دستگاه خلافت و مالکان بزرگ و روحانیت حاکم بود. همچنین بود قیام سادات طالبیه در مازندران که به تشکیل دولت مستقلی منجر شد، و قیام های شیعیان در دیلم و گیلان و طبرستان و استرآباد و خراسان، که مهمترین آنها قیام معروف "سربداران" در خراسان در قرون متأخرتر بود. شاید این نکته نیز لازم باشد تذکر باشد که نهضت انقلابی شیعه همیشه یک نهضت شیعه امامیه و اثنی عشریه نبود، بلکه قیامهای شیعیان بخصوص در قرون اولیه هجری عمدتاً توسط فرقه‌های دیگر تشیع، از قبیل زیدیه و قرمطیان و اسماعیلیه و غلاة صورت گرفت، و شیعه اثنی عشریه بطور مؤثر فقط در دوره های بعد وارد میدان شد.

تحلیل گران نهضت‌های شیعه غالباً متذکر شده‌اند که تشیع در قرون اولیه خود همواره با زتاب‌کوشیهای پیروان آن برای مبارزه با ظلم و فساد دستگاه حاکم بود و "مظهر خواستها و دردها و سرکشیهای کسانی بشمار می‌آمد که خواهان حق و عدالت بودند. جبهه‌ای بود در برابر استیلای خارجی و اشرافیت داخلی برای مبارزه با



فساد و فساد خلافت اموی و عمال اسرائیلی آبان و بهره  
 کنی از روستائیان و اختناق فکری و نعض نرادی و ربا  
 و تزویر طیفه روحانی که در خدمت خلافت حاکم فرار  
 گرفته بود . عصیان بود علیه حاکم آبیانی که سر  
 تاریخ اسلام سلب یافتند و بحای برقراری مساوات  
 و عدالتی که طبقات محروم بوزره روستائیان اسرائیلی  
 در انتظارش بودند ، حکومت آمرانه خلافت و جاه و حلال  
 و کاخهای برتکوه و ظلمها و حق کنیا و بحشرها و  
 سرکوبها و رباکاریهای آرا در برابر خویش یافتند .  
 تشیع تحم دردها و آرزوهای نوده های آگاه و مبارز  
 و در عین حال مظهر اعتراض آنها به روحانیت رباکار در  
 بهره‌کشی از توده‌های روستائی محروم بود ، روحانیتی  
 که با حربه تظاهر به دین و تکفیر و عص و احسان  
 میکوشید تا بدخنی آنها را " مشیت بالغه الهی "   
 معرفی کند .

آنچه در عین حال رابطه ایرانیان را با اصول  
 تشیع تحکیم میکرد ، نزدیکی این اصول با ابدئولزی  
 دیرینه ایرانی بود ، همچنانکه قبلا در باره ایمن  
 نزدیکی بین دو آئین اسلام و زرتشتی صورتی کلی تر  
 تذکر داده شد . این نزدیکی چه در اصل ادامه امامت در  
 خاندان پیغمبر بصورت ارثی ( بحای اصل خلافت انتخابی ) ،  
 چه در اعتقاد به عصمت امام که یادآور اصل فرهادی زدی  
 ایرانیان بود ، وجه در اعتقاد به بازگشت مهدی موعود  
 برای استقرار عدالت جهانی که در معتقدات زرتشتی به  
 صورت هوشیانس و هوشیدر زرتشت وجود داشت ، کاملاً  
 آشکار بود . پیوند خانوادگی که سعی شد از راه افسانه  
 زناشوئی دختر یزدگرد با پسر امام اول در میان  
 خاندان امامت و سلسله ساسانی برقرار شود ، نیز کوششی  
 در راه گسترش همین نزدیکی بود .